

کنگره بین‌المللی صد سال  
داستان‌نویسی مدرن به زبان پارسی

# جایگاه داستان‌نویسی پارسی در جهان

سخنرانان از افغانستان، هندوستان،  
تاجیکستان، ایران و سوئد  
زبان برنامه: پارسی، سوئدی و انگلیسی  
اوپسالا، شنبه ۲۹ اکتبر ۲۰۱۶



ویک لوند کتاب «یکی بود یکی نبود» را بدعتی در ادبیات فارسی خواند و شوخ طبعی و طنز را مهم‌ترین ویژگی داستان‌های گردآمده در کتاب دانست. داستان‌هایی که علاوه بر نوآوری در ادبیات فارسی به نقد اجتماعی و موقعیت زنان، روحانیان و سیاستمداران آن روزگار ایران نیز می‌پردازد. ویک لوند، ضمن بیان این که برای جمال‌زاده استفاده از زبان فارسی و جایگاه آن بسیار مهم بوده است، اشاره داشت که به دلیل این که کتاب پر از ضرب‌المثل می‌باشد کار ترجمه آن بسیار دشوار بود.

لازم به یادآوری است که در برنامه نسخه‌هایی از ترجمه کتاب «یکی بود، یکی نبود» جمال‌زاده به سوئدی عرضه شد که با استقبال شرکت‌کننده‌ها روبه‌رو شد.

پس از یک تنفس کوتاه سخنران بعدی، ادیبه عزیز، از تاجیکستان بود که در سخنرانی‌اش گزارشی از ۲۵ سال رمان‌نویسی فارسی در دوره استقلال تاجیکستان (پس از فروپاشی شوروی) ارائه کرد. او صدرالدین عینی را نخستین رمان‌نویس فارسی تاجیکی معرفی کرد و در کنار او ساتم الغزاده را مهم‌ترین نویسنده رمان تاجیکی خواند. ساتم الغزاده با نگاهی تاریخی در رمان‌هایش موجب ارتقای رمان رئالیستی

افغانستان بدانیم یا ادبیات کشوری که این رمان‌ها به زبان آن کشورها نوشته شده‌اند. فروغ کریمی سخنرانی‌اش را به فارسی و انگلیسی ارائه کرد.

پس از آن کتاب مجموعه مقالات کنگره که با عنوان «صد سال نثر معاصر پارسی» از سوی انجمن راه ابریشم منتشر شده بود، توسط حسین محمدی از داستان‌نویسان برجسته افغانستان و از اعضای گروه راه ابریشم رونمایی و معرفی شد. اهمیت این کتاب از این رو است که علاوه بر دربرداشتن مقاله‌هایی درباره رمان و نثر معاصر فارسی در سه کشور فارسی‌زبان، نشان‌دهنده زبان و نثر فارسی رایج در این کشورها نیز هست. زیرا رسم الخط و نوع نوشتار مقالات به همان شکل حفظ شده‌اند تا بتوانند از فارسی رایج در یک حوزه زبانی فارسی نمایندگی کنند. دومین سخنران برنامه نیلس ویک لوند از سوئد بود که با عنوان مترجم سوئدی کتاب «یکی بود، یکی نبود» نوشته محمدعلی جمال‌زاده، به معرفی و بررسی و اهمیت این کتاب در داستان‌نویسی مدرن فارسی پرداخت. در کنار او نامدار ناصر از داستان‌نویسان خوب ساکن گوتنبرگ و از اعضای گروه راه ابریشم، به ترجمه سخنرانی ایشان به زبان فارسی پرداخت.

کنگره صد سال داستان‌نویسی در زمان مقرر و بر مبنای زمان‌بندی شروع شد. در ابتدا شریف سعیدی از اعضای گروه ادبی راه ابریشم و مسئول جلسه با خواندن نخستین سطرهای رمان بوف کور - نخستین رمان مدرن فارسی، نوشته صادق هدایت، برنامه را آغاز کرد. پس از آن حسن بایگان، مسئول انجمن، ضمن خوش‌آمدگویی به حضار و ابراز سپاس از حامیان کنگره از حامیان (آکادمی سوئد، کمون اپسالا و کتابخانه مرکزی اپسالا) که با حمایت خود باعث گردیدند چنین کنگره بزرگی برگزار شود، تشکر کرد.

شریف سعیدی مسئول جلسه از نخستین سخنران برنامه دکتر فروغ کریمی از کشور افغانستان، دعوت کرد تا سخنرانی‌اش را با عنوان «دوزبانگی، هویت و جایگاه ادبیات» ارائه کند. فروغ کریمی سخنرانی‌اش را با رویکردی روانشناسانه به نویسندگی و ادبیات و نویسندگی‌های مهاجر فارسی‌زبان ارائه کرد، به ویژه به دو نویسنده مشهور خالد حسینی و عتیق رحیمی که رمان‌هایشان را به غیر زبان مادری‌شان نوشته‌اند، پرداخت و این سؤال را مطرح کرد که از نظر هویتی این رمان‌ها و نویسندگانشان در کجا قرار دارند؟ آیا آن‌ها را ادبیات



مهارت ادبی او مربوط می‌شود. در کنار آن‌ها، باید به عوامل بیرون از اختیار نویسنده، چون سانسور و مشکلات موجود بر سر راه نشر رمان اشاره کرد. همچنین می‌توان از محدودیت گستره زبان فارسی و کمبود خواننده، حرفه‌ای نشدن داستان‌نویسی، و وجود رقاباتی چون سینما و رسانه‌های مجازی به عنوان بخشی از عوامل بازدارنده رشد داستان‌نویسی در ایران اشاره کرد. نامدار ناصر سخنرانی ایشان را به زبان سوئدی برگردان کرد.

در بخش پرسش و پاسخ نیز شرکت‌کننده‌ها با طرح پرسش‌های گوناگون نشان دادند که سخنرانی‌ها برای‌شان جالب بوده است و خود نیز در برنامه مشارکت کردند و نقطه‌نظرات‌شان را با طرح سؤال‌هایی بیان کردند. پس از این بخش برنامه با اهدای هدیه و دسته‌گل‌هایی به سخنرانان پایان یافت.

### جمع‌بندی

نثر روایی معاصر پارسی در سه کشور پارسی‌گویی ایران، افغانستان و تاجیکستان سه مسیر متفاوت را طی کرده تا امروز به ما رسیده است. در ایران با تحول اجتماعی و سیاسی و تکنیکی این نثر روایی مسیر طبیعی و پرشتاب را طی کرده و امروز از جایگاه خاصی برخوردار است و در حد بسیار

رمان‌های تاریخی و جریان رمان‌نویسی مدرن فارسی که از صادق هدایت آغاز می‌شود، به معرفی جریان‌های گوناگون رمان‌نویسی در ایران پرداخت و در پایان جمع‌بندی کرد که: ادبیات معاصر در سال‌های ورود جامعه به روزگار نو پدید آمده است. در بیش از صد سالی که از پیدایش آن گذشته، نویسندگان متعددی با جست‌وجو در لایه‌های آشکار و نهان هستی ایرانیان، کوشیده‌اند جایگاه و چگونگی حضور نمایندگان قشرهای متعدد این ملت را در جهان امروز نشان دهند. امروزه نیز یکی از اصلی‌ترین گفت‌وگوهای رمان ایرانی، مسأله هویت و مطرح کردن پرسش‌هایی در آن باب است، مسأله‌ای که نویسندگان برای بیان آن، گاه به تحلیل رویدادهای زمان پرداخته‌اند و گاه وضعیت جامعه را از منظر تاریخی تجسس بخشیده‌اند. از این رو، جهانیان، برای رسیدن به شناخت درونی از ایرانیان، ناگزیر از مطالعه رمان‌های ایرانی‌اند.

البته، در این دوره مثل هر دوره دیگری، ضمن پدید آمدن آثاری خلاق، نوشته‌های تقلیدی بسیاری نیز چاپ شده است. در جست‌وجوی عوامل مؤثر در روند ادبی معاصر، به علل و اسباب گوناگون دست می‌یابیم که بخشی از آن‌ها درونی است و به فردیت خلاق نویسنده و

تاجیکی شده است و رمان مدرن تاجیکی با نام او پیوند خورده است. او همچنان جلال اکرامی، محمدزمان صالح و روشن یارمحمد را از مهم‌ترین نویسندگان تاجیک معرفی کرد. شریف سعیدی، سخنرانی ادبیه عزیز را به سوئدی برگردان کرد.

پس از آن دکتر علی اکبرشاه از هند، به نمایندگی از تیم دونفره‌شان به همراه نقیب عباس، پیرامون جایگاه زبان و ادبیات فارسی در هند و نقش و تأثیر فرهنگ هندی بر زبان و ادبیات فارسی، به ویژه بر ادبیات کلاسیک فارسی و شعر پرداخت و یادآوری شد که نخستین رمان مدرن فارسی بوف کور نوشته صادق هدایت برای نخستین بار در هند چاپ و منتشر شده است. نامدار ناصر سخنرانی ایشان را به زبان سوئدی برگردان کرد. ایشان اشاره داشت که تا پیش از آمدن استعمار انگلیس زبان رسمی دربار هند پارسی بود و بسیاری از بهترین متون پارسی در این کشور نوشته شده است. آخرین سخنران برنامه حسن میرعابدینی، منتقد و پژوهشگر ادبیات داستانی ایران بود. میرعابدینی در سخنرانی‌اش به جریان‌شناسی رمان فارسی در ایران پرداخت. او ضمن ارائه گزارش از آغاز رمان‌نویسی در زبان فارسی و

زیادی به جهان نیز معرفی شده است. داستان کوتاه فارسی در ایران پس از انتشار مجموعه (یکی بود و یکی نبود) سید محمدعلی جمالزاده در سال ۱۳۰۰ خورشیدی بسیار همه گیر شد و در میان جامعه ادبی و کتابخوان جا افتاد و روند تحولش بسیار چشم گیر بوده است. در افغانستان اما پس از انتشار داستان کوتاه (پانزده سال قبل) نوشته مخلصزاده (هاشم شایق) با عنوان نخستین داستان کوتاه فارسی افغانستان در سال ۱۳۱۱ خورشیدی تحول داستان کوتاه فارسی بسیار با وقفه و کند بوده است و در دهه چهل خورشیدی است که داستان کوتاه جایگاه خود را می یابد و امروزه با تحول شگرفی در آن رویه رو استیم و توانسته است علاوه بر مطرح شدن در جهان نثر روایی فارسی، از این قلمرو فراتر رفته و داستان های کوتاه افغانستان کم کم در دیگر زبان ها نیز خواننده های خود را یافته اند. اما در تاجیکستان روند تحول نثر روایی معاصر فارسی اندکی متفاوت بوده است، به ویژه با تغییر خط فارسی به خط سیریلیک و این که نخستین آثار روایی جدید نثر فارسی با عنوان رمان فارسی به دهه ۲۰ میلادی و به آثار صدرالدین عینی و پس از آن به آثار ساتم الغزاده برمی گردد و با دگرگونی خط فارسی در آن جا تا حد بسیار زیادی ناشناخته مانده است. اما در این حوزه نیز آثار قابل توجهی داریم. این سه شاخه ادبی، بدنه اصلی نثر روایی معاصر فارسی را تشکیل می دهند که امروزه می شناسیمش. منتها با تأسف باید یادآور شویم که این شاخه های نثر فارسی در طول سال ها داد و ستد اندکی با یکدیگر داشته اند و چه بسا در حد بسیار زیادی از تحول نثر روایی فارسی در حوزه دیگری خبر مانده اند.

خوشبختانه در افغانستان همیشه، به دلیل رسیدن کتاب های چاپ ایران به آن ها، شناخت خوبی از ادبیات معاصر فارسی در ایران وجود داشته است. در دهه های اخیر تا حد بسیار زیادی با انتشار آثار نویسندگانی افغانستان در ایران، این شاخه ادب فارسی به ایرانیان نیز معرفی شده و جایگاه خاصی در بین خواننده های فارسی زبان ایران یافته است. مگر نثر روایی فارسی در تاجیکستان، به دلیل دگرگونی خط فارسی در آن ها، برای خواننده های ایرانی و افغانستانی، کم تر شناخته شده است و

آثار اندکی از این حوزه به خط فارسی برگردانده شده اند.

به این سه حوزه مکانی مشترک حوزه زبان و نثر فارسی باید نویسنده های حوزه های کوچک تر آن را و همچنان نویسندگانی فارسی زبان مهاجر در سرتاسر جهان را نیز افزود که توانسته اند به رشد و تحول نثر فارسی یاری برسانند و زمینه های معرفی نثر روایی فارسی را به جهانیان فراهم کنند و چه بسا همین نویسندگانی نیز می توانند زمینه های آشنایی این سه حوزه مشترک را با یکدیگر فراهم کنند. گروه ادبی «راه ابریشم» با برگزاری کنگره صد سال نثر معاصر پارسی قصد داشت به این نزدیکی یاری رساند و زمینه هایی، هر چند اندک و کوتاه، را برای دیدارهای اهالی سه حوزه ادب پارسی فراهم آورد تا بتوانند از تحول نثر معاصر فارسی در سه مکان متفاوت، بگویند و بشنوند و راهکارها و زمینه های همکاری و داد و ستد بیشتر این سه حوزه زبانی مشترک را بررسی کنند.

هدف از برگزاری چنین کنگره ای چند چیز بوده و هست که از جمله شناسائی فرهنگ و ادب پارسی به سوند و شاید فراتر از آن ایجاد دوستی میان مردمان پارسی گوی. برگزاری این دوره از کنگره نتیجه دیگری را به همراه داشت. شرکت استادانی از هند باعث گردید تا ما در پیچه جدیدی را باز کنیم و تصمیم بگیریم تا در آینده از کشورهایی که در گذشته در آن ها پارسی زبان اصلی و رسمی بوده و همچنین، از کشورهایی که تحقیقات خوبی در باره زبان و ادب پارسی می شود دعوت کنیم کشورهایی مانند: هند، ارمنستان، بنگلادش، ازبکستان و...

به هر حال متأسفانه شرق ایران کنونی به عنوان یکی از خواستگاه های مهم ادب و زبان پارسی نادیده گرفته شده است و به نظر می رسد ایجاد ارتباط میان این دو از جمله وظایف گروه راه ابریشم شده باشد که خوشبختانه می تواند با کمک از دوستان دکتر علی اکبر شاه و دکتر سید تقیب عباس و در همکاری با بنیاد پارسی هند که مسئولیتش به عهده این دوستان است کاری انجام بدهیم.

سخنرانی های ارائه شده در کنگره، هر کدام به نوعی از زاویه ای متفاوت با یکدیگر بود و این

تنوع به آن تازگی و طراوت می داد. سخنرانی ها بسیار عالی بود و به همین دلیل نقدها و صحبت هایی را در پی داشت. از آن جایی که موضوع برای عموم جدید بود، اکثراً از آن راضی بودند و در کنار آن تعریف و تمجید می کردند، بعضی نیز نقدهایی بر صحبت های سخنرانان داشتند که کاملاً طبیعی است و نشانگر آن است که صحبت ها مورد توجه بوده و نیازمند آن بود که زمان بیشتری برای بحث گذاشته بشود ولی این امر تقریباً غیر ممکن است؛ زیرا ادامه بحث و نقد در این خصوص به هفته ها وقت احتیاج دارد.

امسال استقبال و حضور شرکت کنندگان فارسی زبان از شهرهای مختلف سوئد موجب شده بود، جمعیت نسبتاً چشم گیری در سالن حضور داشتند. در کنار شنوندگان فارسی زبان، حضور شنونده های سوئدی نیز، که از نویسندگان و اعضای انجمن های نویسندگان بودند، تقریباً چشمگیری از سال های قبل بود. بعضی از شرکت کنندگان گزارش کنگره را به

رسانه های کشور خود خواهند داد و حتی آقای میرعابدینی که در آکادمی ایران به کار تحقیق اشتغال دارد، گزارش مفصلی به آکادمی خواهد داد. سخنرانان هند گزارش را در نشریه خود چاپ خواهند کرد و سخنران تاجیکستان نیز آن را به نشریات کشورش خواهد داد.

در مجموع کنگره از هر نظر موفق بود و این نکته را همه سخنرانان، حضار و حتی مسئولین کتابخانه تأیید کردند.

«گروه راه ابریشم» بیشتر از یک سال برای برگزاری این کنگره تلاش کرده بودند و دست آورد خوبی را نیز در پی داشت. اگر وضع به همین منوال ادامه داشته باشد و با توجه به روابطی که با کشورهای دیگر شروع شده است، امید می رود که ايسالا به جایگاه و قطبی برای پارسی گویان تبدیل خواهد شد.

گروه راه ابریشم  
سوئد، ايسالا، خزان ۲۰۱۶



## گزارشی از برنامه پادشاه فصل‌ها پاییز

علی توانا

محمولی باشد برای فعالیت‌های این چینی. در واقع، همین محافل است که کم‌کم جریان فرهنگی ایجاد می‌کند و جریان فرهنگی بسیاری از کشتی‌های فکری تکامل اجتماعی را هدایت خواهد کرد و به ساحل امن و مهرورزی خواهد رساند. خوش آمدید و قدم‌های همه شما روی دیدگان.

این برنامه در سه بخش داستان خوانی، شعر خوانی و قطعه ادبی تنظیم شده بود. بسیاری از شعرهایی که توسط شاعران قرائت شد، مناسبی و پاییزی بود و همین طور خوانش متن ادبی. اما سهمی هم باید داستان نویس‌ها می‌داشت که در این محفل چند داستان نیز خوانده شد.

در بخش شعر خوانی، اولین شاعر محمود حکیمی بود که با خوانش شعری، همه را به

جایگاه خاصی در مفاهیم و متون خلق شده شاعران و ادبا دارد. از همین روی، بنیاد اندیشه روز دوم میزان ۱۳۹۵ را میزبان جمعی از شاعران و ادب‌دوستان بود؛ در محفل فرهنگی-ادبی به نام «پادشاه فصل‌ها پاییز».

جلسه را مجری برنامه، حسینعلی کریمی با خوانش شعرهای پاییزی آغاز کرد و بعد حسین حیدریبیگی مدیرمسئول فصلنامه ادبیات معاصر در مورد فعالیت‌های بنیاد اندیشه صحبت کرد و گفت: چنین محافلی در واقع بهانه‌ای برای گردآمدن دوستان شاعر و نویسنده است. این شهر نیازمند این‌گونه محافل است که فرهنگیان ما گرد هم بیایند و حرفی از جنس مهربانی بزنند؛ در این فضایی که پر است از خشونت و نامهربانی. بنیاد اندیشه نیز با همین هدف فعالیت می‌کند تا

همه فصل‌های سال برای همه آدم‌ها حس و حال متفاوت دارد؛ یکی بهاری است، یکی تابستانی، یکی زمستانی و یکی هم خزان، هرکسی فصل بخصوصی را دوست دارد. اما نمی‌دانم علت چیست که فصل خزان بیشتر سر زبان‌ها است و احساس برانگیز. شاید خزان فصل دگرگونه‌ای است؛ فصلی که خبر از پایان شکفتن‌ها و رستن‌ها دارد و به نوعی تکامل و حاصل‌دهی را هم نوید می‌دهد. فصل خزان روزهای کوچ و جابه‌جایی‌ها نیز هست و همین کوچ است که از دیرگاه مورد توجه بشر بوده است، نه این که بشر خود در طول تاریخ زمین، همواره این دایره خاکی را گشته است و از غربتی به غربت دیگر رفته است. شاعران و نویسندگان به عنوان خلاق مفاهیم رماتیک و تراژیک نیز این فصل را دوست دارند و خزان

بخشی از شعرهایی که در این برنامه خوانده شد.

امین پویا رضایی  
شوی تنابی مه صبا موشدی  
ای تایستوی غم تیرما موشدی  
خدا دیدار تو ره قسمت موکدک  
بولجه جای مولب دریا موشدی  
\*

قسم دادی مره د شیر مادر  
تتا از تو بشم، عمری سراسر  
اگرچه وعده هایت خام گشتک  
بسم عاشق تو به این دل کافر  
عادلہ آذین نظری

ای که یادت از خیال شور شب آکنده است!  
ای که نامت از هوای تاب و تب آکنده است  
ای که با ترفند بی باکانه عادت کرده ای  
با سلام تازه صبحانه عاده کرده ای  
تا که دست ریش ریش آسمان را بر کنی  
لحظه های رفتن دیروزها را سر کنی  
ای که از شبها ملول، ای از هوسها خسته ام  
ای تمام هستی ام، ای شهسوار رسته ام  
...

فخریه بیات  
به زنان کوبانی:  
می بوسمت  
فرشته خیر گناهم را به آسمان می برند  
می بوسی ام  
فرشته ها قلم می زنند  
به جنگ می روم  
گلوله می نشیند به سینه ام  
فرشته ها چشم می بندند  
خاک بر سر می شوم  
فرشته ها بی کار می شوند  
چه با شکوه و زنانه می میرد



داستان نویس جوان و با استعداد، که سال پار مقام نخست جشنواره ادبی قندپاری را از آن خود کرد، داستان خواند. سروش داستان هایی با درونمایه روستایی و تاریخی می نگارد و زبان داستانی خوبی دارد. سروش با خوانش قسمتی از داستان «گونه های خراشیده خشخاش» ذهن ها را به روستای «کندوگگ» و «سلطان» کشاند؛ جایی که هنوز آسمانش آبی است و از تعرض شهر به دور مانده. بعد حبیب صادقی نویسنده مجموعه داستان «بادیگارد» داستان خواند. در قسمت بعد هادی مروج، نویسنده، طراح و هنرمند داستانی «شاخ پر از حماقت» را به خوانش گرفت. مروج نویسنده ای است که بیشتر شخصیت های داستان هایش روان شناختی و انتزاعی است.  
در بخش قطعه ادبی، علی توانا، داستان نویس جوان، قطعه ادبی «پادشاه فصل ها پاییز» را به خوانش گرفت. این محفل با عکس های یادگاری فرهنگیان به پایان رسید.

بنیاد اندیشه

حال و هوای فصل قشنگ پاییز برد. شاعری دیگری که در جایگاه آمد و شعر خودش را به خوانش گرفت، محمد جاوید بود. جاوید شاعر جوان و پر تلاشی است که گردآوری مجموعه شعر «تبر و باغ گل سرخ»، مجموعه شعری در سوگ بابہ مزاری، و «احیای هویت»، مجموعه سخنرانی های رهبر شهید را به عهده داشته است. شاعری بعدی که به خوانش شعرش پرداخت، امیر مروج، صاحب مجموعه شعر «آخرین» بود که سال گذشته در کابل منتشر شد. مروج شاعر خوش قریحه و خوش ذوق است. در نوبت بعد، تهماسبی خراسانی، شاعر جوان بلخ شعر خواند هم چنین امین پویا رضایی و دوبیتی های زیبا و دل انگیز محلی خواند که همه را به وجد آورد. فخریه بیات، عادلہ آذین، محمد علی ستیغ، موسی ابراهیمی و مقصود حیدریان از جمله شاعرانی بودند که در ادامه برنامه شعر خواندند. در بخش داستان، سهراب سروش،





## مسافر دانایی

### نیکوداشت دکتر محمدسرور مولایی، استاد دانشگاه و پژوهشگر

محمدرضا اخلاقی

افغانستان، ایشان به ریاست دانشگاه بامیان در مرکز افغانستان منصوب گردید. در بازگشت از افغانستان به ایران ناچار شد تدریس در دانشگاه را کنار بگذارد و بیشتر سرگرم کارهای پژوهشی و تحقیقاتی شد. مولایی هر از گاهی در دانشگاه کابل نیز تدریس کرده است.

افزون بر آن، آثار متعددی در زمینه‌های مولوی پژوهی، بیدل پژوهی، و باز نشر آثار خواجه عبدالله انصاری هروی دارد. هم‌چنین این استاد دانشگاه در پست‌های اجرایی و علمی مختلفی در افغانستان و ایران، مصدر خدمت فراوان به زبان فارسی بوده است. آخرین اثر ارزشمندی که مولایی تصحیح کرده، جلد چهارم سراج‌التواریخ نگاشته ملا فیض محمد کاتب است که در سال‌های گذشته به همت انتشارات امیری در کابل منتشر شد.

در ۳۰ میزان ۱۳۹۵ از شخصیت ادیب، شاعر، نویسنده و پژوهشگر دکتر محمدسرور مولایی

کارشناسی ارشد و در جوزا (خرداد) ۱۳۵۵، از همین دانشگاه، دانشنامه‌دکتری گرفت.

مولایی در دوره‌ای که در دانشگاه تهران درس می‌خواند، از خرمن دانش استادانی چون سید جعفر شهیدی، بدیع‌الزمان فروزانفر، پرویز ناتل خانلری، ذبیح‌الله صفا، سید صادق گوهرین، عبدالحسین زرین‌کوب، سید حسن سادات ناصری و حسین خطیبی بهره‌ها برد. از سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۶۹ نیز در بنیاد فرهنگ ایران زیر نظر دکتر پرویز ناتل خانلری به مطالعه و بررسی متون فارسی پرداخت. هم‌چنین از آغاز پایه‌گذاری بنیاد شاهنامه‌فردوسی، به عضویت هیأت تصحیح و تقحیح شاهنامه برگزیده شد.

دکتر مولایی از ۱۳۵۴ در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی ایران به تدریس زبان و ادبیات فارسی پرداخته است. در این مدت نیز توانسته مراتب علمی را از استادیاری تا استادی تمام به دست آورد. با روی کار آمدن دولت تازه در

کابل شهری است پرهیاهو، در میان این هیاهو یکی می‌آید و یکی می‌رود. روزهای گذشته برای اهالی کابل روزهای خوبی بوده است. بعد از مدت‌ها چشم کابلی‌ها به دیدار یکی از خوبان ادب و فرهنگ این سرزمین که مدت‌ها است در ایران زندگی می‌کند، روشن شده است. این روزها کابل میزبان دکتر محمدسرور مولایی است.

محمدسرور مولایی، متولد ۱۳۲۴ خورشیدی در شهر غزنی است، وی تحصیلات ابتدایی‌اش را در شهر غزنی شروع کرد و دوره‌ی لیسسه را در مکتب لیسسه عالی حبیبیه شهر کابل گذراند. در آزمون که برای فرستادن شاگردان رتبه‌های یکم تا سوم مکاتب سراسر کشور به خارج برگزار شد، رتبه پنجم را کسب کرد و بورسیه تحصیلی در ایران را برگزید. در سال ۱۳۴۴، برای تحصیل در رشته زبان و ادبیات فارسی به ایران رفت. در دلو (بهمن) ۱۳۴۸، از دانشگاه تهران، دانشنامه‌کارشناسی؛ در جدی (دی) ۱۳۵۱ از همین دانشگاه، دانشنامه



طی محفلی از سوی انجمن ادبی فرهنگی خانه مولانا، آکادمی هنر و حلقه ادبی هشت بهشت در کابل تجلیل شد. این برنامه از سوی دانشجویان، استادان دانشگاه‌ها، و علاقه‌مندان این شخصیت علمی و پژوهشگر کشور مورد استقبال گرم قرار گرفت.

قنبرعلی تابش یک از سخنرانان این محفل بود و صحبت‌هایش را با اظهار خوشحالی از حضور دکتر مولایی آغاز کرد: به راستی امروز گلویم پر از بغض است، و متأسفانه دوستانم امروز شعرها و غزل‌های غمناک می‌خوانند، و من بغض شادی دارم از این که دکتر عزیز را بعد از این که در جلسات شعرخوانی ایران می‌دیدیم، امروز در کابل می‌بینم و اندوهم از این است که دکتر مولایی همچنان مسافر است. کاش دکتر در این کشور حضور داشته باشد که نسل امروز از دانایی ایشان بهره‌بردار بود. اعتراف می‌کنم که قبل از امروز با هنر بیانی و قلمی دکتر مولایی آن‌چنان که باید آشنایی نداشتم، به خاطر این که متأسفانه آثار استاد مولایی را مطالعه نکرده بودم و این روزها موفق شدم حداقل مقدمه سراج را بخوانم. این شاید شعار باشد، اما لذت متن را می‌توان در مقدمه کتاب جلد چهارم سراج التواریخ یافت که در حدود نصف این کتاب را دربرمی‌گیرد و واقعا متنی است پر شکوه و پر طنین و آهنگین و با موسیقی روان و زیبایی که مثل موج خواننده را با خودش می‌برد. در این مقدمه مرور کلی به چند جلد از سراج التواریخ هم شده است. به نظر من مباحثی را که دکتر مولایی در مقدمه سراج آورده است چنین است:

- تبیین جایگاه هنر نویسندگی کاتب با تمام ویژگی‌هایی که دارد؛
- تبیین هنر تاریخ‌نویسی کاتب؛ این که چه نوع هنر تاریخ‌نویسی را به کار برده است، در واقع، به قول دکتر، کاتب واقع‌نویسی کرده نه واقع‌نویسی، که در عموم تاریخ‌های گذشته بوده؛
- جایگاه کاتب در دربار حبیب‌الله خان؛ که

شخص اول تاریخ‌نویس زمانه‌اش هست؛

- تبیین اندیشه‌های سیاسی کاتب؛ این که کاتب مشروطیت‌خواهی و انواع حکومت را بیان کرده است؛

- اعمال محدودیت‌ها و سانسورهای که بالای کاتب بوده در زمان نگارش سراج التواریخ؛
- تحقیقی بودن آثار کاتب بر اساس معیارهای امروزی؛

- ابعاد جامعه‌شناسانه و روانشناسانه سراج التواریخ و وضعیت روابط بین اقوام و طرز نگرش دربار نسبت به این مسأله؛

- تبیین ابعاد مدیریتی و کاستی‌های حکومتی؛
- انواع نظام‌ها، مدینه‌ها و شرح این‌ها؛
- عنوان بندی‌های رسا و بلیغ و همین‌طور تتخواه‌بخشی به سلسله جلیله محمدزایی به خاطر انتصاب و نصب خاص؛
- فصلی به نام ناقلین و مهاجرین، مثل ناقلین و مهاجرینی که روی زمین‌های دیگران جای داده شده‌اند.

در آخر این محفل نوبت به سخنران و مهمان اصلی جناب دکتر مولایی رسید. ایشان در ابتدای سخنش به این مسئله اشاره کرد که ما هم در دنیای مهاجرت رنج و درد بسیاری را تحمل کردیم، ما هم تحقیر شدیم چنان که شما در درون این آب و خاک تحقیر شدید و رنج کشیدید. این سرنوشت همه ما در طول این سال‌ها بوده است. او همچنین در ادامه صحبت‌هایش افزود:

وقتی جهاد مردم افغانستان علیه شوروی شروع شد من در ایران دوستانی با تفکرات مختلف داشتم در دانشگاه، در ایام همکاری بعد از فراغت از تحصیل، یک تعدادشان طرفدار سینه‌چاک اتحادیه جماهیر شوروی بودند. آن‌ها می‌گفتند که آقای دکتر کار افغانستان دیگر تمام شد، اما من برایشان می‌گفتم نه صبر کنید، به قول شما جوجه را آخر پاییز می‌شمارند.

آن‌ها می‌گفتند اروپای شرقی را خوردند صدای کسی بیرون نشد و هیچ‌کس مقاومت نکرد

و... من می‌گفتم افغانستان را هر کس بخورد در گلویش گیر می‌کند، افغانستان بسیار گلو گیر است. شما خواهید دید، دیگران می‌گفتند بگذارید کمونیست بیاید، سوسیالیست بیاید، ثروت را بین مردم توزیع کنید، دیدیم که چطور این ثروت بین مردم توزیع شد. هیچ‌کس باور نمی‌کرد چون همت ما را نمی‌دانستند و آرام آرام مردم اروپای شرقی به خاطر همین ایستادگی مردم افغانستان حرکت کردند. ما الگو شدیم ولی در ادامه یک سری خطاها رخ داد.

همچنین دکتر مولایی درباره حوزه فرهنگی گفت: ما در جغرافیای فرهنگی در درون یک متن هستیم، در مکتب خوانده بودیم، شیراز یک شهری است که در آن سعدی و حافظ بزرگ شدند، شعر سرودند و از اوضاع زمانه و فرهنگ‌شان سخن گفتند. ما در مسجد و مکتب حافظ خواندیم، گلستان خواندیم. شعرهای حافظ و سعدی شعرهایی هستند که وقتی می‌خوانیم احساس می‌کنیم، یک گم شده را پیدا کردیم.

مولایی از خاطرات اولین سفر خانمش به افغانستان گفت: وقتی خانم دکتر به بلخ رفته بود، خانه مولانا حالش را دگرگون کرد و همین احساس یگانگی و اشتراک فرهنگی را داشت. این احساس بالاتر از حد و مرز کشیده شده امروزه است.

دکتر مولایی در ادامه صحبت‌هایش گریزی به ملا فیض محمد کاتب زد و گفت: کاتب باب هزاران مدخل را برای ما گشوده است و وظیفه ما هست که این مدخل‌ها را باز کنیم و بخوانیم. آن‌چه را که من نوشتم برای این بود که می‌دیدم این کتاب آینه‌ای است بسیار شفاف و در حین حال موجی پر از خون، قضاوت، غارت، ستم و ظلم. کاتب ما را به خود ما شناسانده، هیچ ملاحظه ندارد، هزاره را می‌گوید جهول، فرق نمی‌کند؛ اویی که خراب است، خراب است، این آزادی کاتب است. اگر هیچ درس نگیریم باید آزادی و حقیقت‌جویی را از این‌ها یاد بگیریم.



# قصه گویان کابلی

## گزارشی از جلسه هفتگی داستان خوانی و نقد داستان، بنیاد اندیشه، کابل



باشند. این مسأله از این جهت مهم به نظر می‌رسد که امروزه، اوضاع فرهنگی ما از تمایز زیادی نسبت به اوضاع سیاسی برخوردار نیست. همان وضعیتی که در عینیت اوضاع سیاسی و تعاملات اجتماعی ما در جریان است، در واقعیت فرهنگی ما نیز نهفته است، فرهنگیان ما به همان اندازه پراکنده و دور از هم هستند که برگ‌های پراکنده در طوفان پاییزی را می‌مانند.

ولی با همه بدبینی‌ها نباید نسبت به واقعیت جریان فرهنگی زیاد ناامید بود، در این اجاق اندک شری هست که می‌تواند به شعله‌های گرمابخش فردای این مردم تبدیل شود. جلسات فرهنگی بسیاری در این شهر برگزار می‌شود که اندک اندک تأثیر خودشان را خواهد گذاشت. بخش ادب و هنر بنیاد اندیشه نیز با همین نگاه در

مان نایل شویم و این را هم می‌دانیم که این امر مهم به آسانی به دست نمی‌آید. گلوله و خشونت‌ها، وضعیت جنگ و پسا جنگ، ذهنیت نسل جوان ما را به گونه‌ای ویران کرده است که انگار خیال می‌کنی بمب اتمی فرود آمده و بنیان‌های فکری ما را به یکباره تبدیل به دود و خاکستر کرده است. این گفته شاید بیش از حد بدبینانه باشد، ولی واقعیت تلخی است که زهرش را در جان خریده‌ایم و با این تفاوت که باور نداریم، شبیه این که امروزه درصد روانی‌های این سرزمین بیش از حد آمار است که رسانه‌ای شده است ولی ما مثل شیر باور نمی‌کنیم.

اما رسالت این نسل این نیست که گام به راهی بگذارد که در چند دهه گذشته طی شده است، ما زخم‌های بسیاری داریم و باید به دنبال مرهمش برآمد و آن نوش دارو؛ یقیناً خیزش‌های فرهنگی می‌تواند

امروزه بیش از پیش ما به حرکت‌ها و حلقه‌های فرهنگی نیازمندیم؛ به دور از هیاهو و کار بازاری که در شهر و کشور ما کم دیده نمی‌شود. حلقه‌های فرهنگی می‌تواند هم رسالت آموزش و پرورش یک نسل را به عهده داشته باشد و هم طبیعتاً باعث ایجاد جریان فرهنگی می‌شو؛ جریانی که گردنه‌های عصبانیت یک جامعه را پشت سر گذاشته نسل‌های بعدی را به فضیلت‌های رفتاری و کرداری نزدیک می‌کند. رهایی نسل امروز ما از خمودگی فرهنگی، یقیناً توجه کردن به گفتمان‌های فرهنگی و تعمق نسبت به کاستی‌هایی است که گریبانگیر ما شده است و خشونت و بددلی‌هایی که چنان اختاپوسی روی معصومیت‌های از دست‌رفته این نسل خیمه زده است. ما اگر نگاه ارزشگرایی به گفتمان‌های فرهنگی داشته باشیم، می‌توانیم اندک اندک به مقصد





بوم)، عصمت الطاف، «شاید گناه باشد این»، فتانه حسن‌زاده، «دستمال سفید صبرگل»، مینا رضایی، «داستان خیانت»، علی جلالی تمرانی، «سایه‌های دور و برم»، نسرتین حسینی، «گونه‌های خراشیده خشاش»، سهراب سروش، «ماجدی» تقی واحد، «کاکا جان» رضا یمک، و داستان‌های خارجی؛ «ماسه» از آلیس مونرو و «بگو مرا نکشند» از خوان رولفو.

در این گونه جلسات معمولاً دو رویکرد رعایت می‌شود، هم بنابر سنت حسنه این گونه جلسات، نکات آموزشی و نحوه ساختار و عناصر شکل دهنده روایت گفته می‌شود و هم با نگاه مدرن نسبت به ساخت و فرم داستان به شکل جدی بررسی صورت می‌گیرد. امری امیدوار کننده است که نسل جوان کم‌کم به سوی حرفه‌ای شدن گام بر می‌دارد و نگاه جدی نسبت به نقد آثارشان دارد و این نوید از فردای خوب می‌دهد.

در کلیت این داستان می‌توان نتیجه گرفت که وضعیت ادبیات داستانی ما سوژه‌ها و فضاهای متفاوتی را دنبال می‌کند و خصوصاً رویکرد خاصی به بومی‌گرایی دارد. اکثر سوژه‌های داستان‌های نقد شده برخاسته از زادبوم نویسنده‌ها است و این نشان می‌دهد که نویسندگان جوان ما به این مهم رسیده است که بهترین و مدرترین داستان، داستانی است که بومی‌ترین باشد.

اداره فصلنامه

ادبیات ما را دوا نخواهد کرد.

امری دیگر را که می‌شود با این گونه جلسات به وجود آورد و حتی بین ناشرانی گرمای هم فرهنگ سازی کرد، مرتبه چاپ آثار آفرینشی ادبی است. مثلاً ناشر نافع یک کتابی را به نام مثلاً رمان یا داستان کوتاه یا شعر چاپ می‌کند که هیچ ارزشی ادبی ندارد؛ یا کپی از دیگران است و یا بسیار خام نوشته شده است. این به نفس خودش عیب ندارد و نسبت به نویسنده و شاعر دارای ارزش است، بالاخره زحمتی کشیده می‌شود و حد اقل این است که همین شخص گام‌هایی را برای آفرینش برداشته است؛ اما در جامعه ادبی ما و برخورد ناشران نافع معقولانه به نظر نمی‌رسد. در واقع این کار به نحوی ادبیات ما را به ابتذال نزدیک می‌کند و به همان اندازه

### اندیشه

از حرفه‌ای شدن به دور. امیدواریم این گونه جلسات که طبیعتاً موجی هست، گاهی کم و گاهی بیش، در این شهر و دیار هرچه بهتر و حرفه‌ای‌تر برگزار شود و نسلی که می‌خواهد به میدان‌های وسیع فرهنگی و خلق اثر گام بگذارد؛ قدم‌های استواری بردارد. داستان‌هایی که در این جلسات به نقد و بررسی گرفته شد:

در جلسه داستان و نقد داستان بنیاد اندیشه تاکنون این داستان‌ها به نقد و بررسی گرفته شده است: «اتاق چهارم» و «شاخ پر از حماقت» از هادی مروج، «استکان شکست»، علی توانا، «بیداری و صدای

طول یک سال است که جلسات و حلقه نقد ادبی خودش را ادامه داده است. نسل جوان امروز ما به دنبال آگاهی و یادگرفتن است و این، فردای روشن و پر از خلاقیت و سوژه‌های نورانیت می‌دهد.

در این سال‌ها، در این شهر رمان و مجموعه داستان‌های بسیاری به چاپ رسیده است که جای بسی خوشحالی است. اما رویکرد ما نسبت به بعد از تولید این آثار زیاد رضایت‌بخش به نظر نمی‌رسد و فرهنگ رواج یافته این سال‌ها نیز پسندیده به نظر نمی‌رسد. آثار ادبی و یسا در کلیت همه آثاری که قابلیت پرداخت و نقد را بعد از چاپ دارند، با یک رونمایی به محاق می‌روند و مردم نیز از آن نامی نمی‌شنوند و فرصت نگاه جدی به این آثار و آنالیز نقطه قوت و ضعف‌شان به فراموشی سپرده می‌شود. از همین روی است که ترویج نگاه حرفه‌ای به نقد را می‌شود از همین جلسات هفتگی آغاز کرد و کم‌کم برای اهالی ادب و هنر مسأله نقد را عادی سازی کرد.

در جلسه نقد شعر و داستان بنیاد اندیشه با همه آثار داستانی و شعری به شکل حرفه‌ای نگریسته می‌شود و بدون ملاحظه نقطه ضعف‌های اثر گفته می‌شود. حالا با توجه به نوع فرهنگ حاکم نسبت به نقد، ممکن است سر بعضی از نویسندگان و شاعران سنگین تمام شود. ولی باز باید بگوییم که این راهی است که باید رفت و نگاه مان را باید حرفه‌ای کرد؛ نان به قرض دادن و تعریف و تمجید صرف، درد



## گزارش همایش ادبی «خون خدا»

محمد جاوید جاوید

این نکته اشاره کرد که نگاه عموم شاعران به کربلا و قیام امام حسین، یک نگاه عاطفی - احساسی است. در روزگار کنونی که نیازهای اجتماعی مانند عدالت خواهی و آزادی به وجود آمده است، باز هم شاعران این سرزمین، حادثه کربلا را از زاویه عاطفه و احساس می بینند که دلیل عمده آن حضور همیشگی شاعران افغانستان در حاشیه سیاست و قدرت است.

شریعتی در ادامه صحبت هایش بازتاب عاشورا را در شعرهای مولانا جلال الدین محمد بلخی بررسی نمود و برای نمونه چند کلیدواژه «عشق، بلا، فنا، شهادت، شیدایی، وصال دوست، عاشق» را که بوی امام حسین و کربلا می داد، بیان نمود.

در آخر این همایش روح الله واعظی، مینا نصر، ابوالحسن بیانی، محمد باتوری ستوده، محمد انور ظفیری، محمدرضا کاظمی و دیگر شاعران سوگ سروده هایشان را یکی پس از دیگری خواندند.

که عاشورا، محرم، کربلا و امام حسین یکی از مضامین اصلی و تأثیرگذار روی شعر دری بوده است. از سنایی، غزنوی، مولانای رومی، خاقانی، ناصر خسرو و قبادیانی، عایشه درانی، تیمورشاه ابدالی و... نام برد و در ادامه سخنانش به این مطلب اشاره کرد که این شاعران درباره امام حسین و حادثه عاشورا شعر سروده اند و این اشعار از پایه های مستحکم شعر دری می باشند.

تابش افزود که سلسله ای از شاعران کهن نیز درباره قیام امام حسین و حادثه کربلا شعر سروده اند و این بدان معنی است که عاشورا یکی از مضامین دائمی و همیشگی شعر دری می باشد. از شاعران معاصری چون سید اسماعیل بلخی، بلبل کابلی، واصف باختری، محمد ابراهیم ترکمنی، غلام حیدر وجودی، موحد بلخی، قهار عاصی، سید فضل الله قدسی، محمد شریف سعیدی، حسین حیدریگی، حمید مبشر و... نام برد.

دکتر حفیظ الله شریعتی «سحر» استاد دانشگاه و پژوهشگر، سخنران بعدی این همایش بود. او در مورد نگاه شاعران به قیام امام حسین به

عاشورا یک رخداد بزرگ تاریخی است که هر ساله در ماه محرم از آن تجلیل به عمل می آید. مداحان در مدح امام حسین و یارانش مدح می خوانند. شاعران شعر می سرایند، داستان نویسان پیرنگ عشق و جنون را به نثر در می آورند و هر کس به نحو خود از عاشورا و قیام امام حسین تجلیل و پاسداشت می کند. همایش ادبی «خون خدا» از سوی دانشگاه کاتب، نشر واژه و مرکز فرهنگی افغانستان در سالن همایش دانشگاه کاتب بخش ماستری به تاریخ بیست و دوم میزان با حضور داشت شاعران، اساتید دانشگاه، دانشجویان و فرهنگیان برگزار گردید.

شهربانو احمدی گرداننده همایش، چرایی برگزاری این همایش را فقط پاسداشت و گرمی داشت ارزش های انسانی و اسلامی خواند و پیام عاشورا را اعتراض و عدالت خواهی عنوان کرد.

سخرانان اول، قنبرعلی تابش در مورد «تاریخ ادبیات عاشورایی در ادبیات دری» صحبت نمود و گفت: «تاریخ ادبیات دری نشان می دهد

# باب دیلن و دانلد ترامپ

## در حاشیه جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۶



### محمد شریف سعیدی

جایگاه خجسته‌ای برایش برگزیده شود. پس از یکی دو روز جنگ و جدال رسانه‌ای و یکی دو هفته سکوت باب دیلن دریافتیم که همه علاقه‌مندان ادبیات به دو گروه طرفدار و مخالف باب دیلن تقسیم شده‌اند. عده‌ای از بزرگان اهدای جایزه ادبی نوبل را به باب دیلن نوعی دهن کجی به ادبیات و ساده‌سازی امر ادبی دانستند. عده‌ای در رادیوها و روزنامه‌ها به طنز و استهزا نشستند. اما امری بسیار غریب سکوت مرگبار باب دیلن نسبت به جایزه ادبی نوبل بود. سکوت مرگبار او و پاسخ ندادن به تماس‌های آکادمی سویدن به نوعی آبروریزی آکادمی سویدن و بنیاد نوبل انجامید و حدث و گمان‌ها و روایت‌های عجیب و غریب از زبان باب دیلن، فضای غریبی ایجاد کرد. در یکی از روزنامه‌های صبح سویدن از زبان باب دیلن نقل کرده بودند که او گفته است سویدن یک کشور کوچک و کثیف و بی‌خبر است که شهروندانش مثل کرم در رفاه می‌لولند و به چیزهای پوچ افتخار می‌کنند. این نوع روایت‌ها برای آکادمی سویدن

به هیچ وجه به باب دیلن فکر نمی‌کردم. او یک آهنگ‌ساز و خواننده است و مستحق جایزه موسیقی است نه مستحق جایزه ادبیات. ۲. اما از آن‌جا که ترانه‌های او شاعرانه است می‌توان با یک اغماز او را به عنوان شاعر ترانه‌های ماندگار مستحق جایزه ادبی شمرد. ترانه از یک طرف سری به شعر دارد و از طرفی سری به موسیقی، بنابراین، پلی است بین ادبیات و موسیقی و پر بی‌جان نیست اگر به اهمیت ترانه و ترانه‌سرایی توجه شود و جایزه تقدیم به ترانه‌نویس شاعر شود. الحق بعضی از ترانه‌های او بسیار مدرن و شاعرانه است:

چتر، چرخ خیاطی را ملاقات می‌کند، روی تخت عمل...، این تکه از یک ترانه او به شدت شاعرانه است. از طرفی، ترانه به عنوان یک متن ادبی دراز مدت‌ترین تأثیر را روی بشر گذاشته و زمزمه غصه‌ها و شادی‌های بشر بوده است و همه انسان‌ها را همراهی کرده است. غریب نیست اگر از این ژانر هم در عرصه ادبیات تقدیر شود و

### یک

جایزه نوبل که از طرف آکادمی سویدن و بنیاد نوبل در سویدن در پنج رشته: ادبیات، صلح، فیزیک، شیمی، پزشکی داده می‌شود، معتبرترین جایزه جهانی در این پنج عرصه است.

امسال تا دقایقی قبل از اعلام جایزه ادبی نوبل، پنج کاندید اول این جایزه از نظر کارشناسان ادبیات این‌ها بودند: آدونیس، شاعر عرب سوری، تیونگو، نویسنده کینیایی، مورا کامی، نویسنده جاپانی، جویس، نویسنده آمریکایی و فیلیپ، نویسنده یهودی. اعلام شدن نام باب دیلن آواز خوان؛ آهنگ‌ساز و ترانه‌ساز آمریکایی به عنوان برنده جایزه ادبی نوبل سال ۲۰۱۶ به همان اندازه شگفت‌آور بود که برنده شدن دونالد ترامپ به عنوان برنده انتخابات آمریکا تعجب‌آور. دقایقی پس از اعلام جایزه ادبی نوبل رادیو سویدن با من گفتگو کرد و خلاصه سخن من در این مورد این حرف‌ها بود:

۱. برنده غیر متعارف که مرا غافلگیر کرد و

سنگین و بازی با آبرو بود. در نهایت آکادمی سویدن دست از جستجو کشید و اعلام کرد که دیگر تماسی با باب دیلن نمی‌گیرند. باب دیلن بعد از هفته‌ها در یکی از سایت‌هایش نوشت که او برندهٔ جایزهٔ نوبل است. آکادمی سویدن اظهار خوشحالی کرد اما او باز هم سکوت کرد و چیزی بیشتر نه نوشت. پس از هفته‌ها باب دیلن نوشت که در مراسم جایزهٔ نوبل اگر بتواند شرکت می‌کند. باز گفت به سویدن نمی‌آید بلکه در ناروی می‌آید. باب دیلن این‌گونه با بزرگترین جایزهٔ ادبی جهان بازی کرد.

پیش از او یک بار در تاریخ جایزهٔ نوبل، سارتر، فیلسوف مشهور فرانسه، نیز از پذیرفتن جایزهٔ ادبی نوبل سرباز زد. آکادمی سویدن دلیل اهدای جایزه به سارتر را این‌گونه ذکر کرده بود: به خاطر آثار سرشار از اندیشه و روح آزادی‌خواه و حقیقت‌جوی نویسنده‌ای که بر عصر ما تأثیر عظیم نهاده است.

سارتر دلیل نپذیرفتن جایزهٔ نوبل را با متن فلسفی خود جواب گفت که بماند. برای آنان که علاقه‌مند به خواندن رديه سارتر می‌باشند، متن بیانیهٔ سارتر در ادامه این گزارش می‌آید.

## دو

از طنزهایی که در حاشیهٔ جایزهٔ ادبی نوبل پیش آمد دو پست در فیس‌بوک من بود. در پست اول من لینکی از گفتگوی خود با رادیو سویدن را گذاشتم که عنوان آن بود: برنده شدن باب دیلن برای من غافلگیر کننده بود. تعدادی از دوستان که از سر مهر و بدون خواندن، پست‌های مرا لایک می‌کنند تصور کردند که این غافلگیری نه به خاطر برنده شدن باب دیلن بلکه به خاطر این است که خودم برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل شده‌ام. صدها نفر این جایزه را به من تبریک گفتند و دو سه نفر هم ناراحتی خویش را از سهل‌انگاری خوانندگان متن و شنوندگان مصاحبه ابراز کردند. برای پیچیده‌تر شدن مسأله من یک پست مستقل طنز نوشتم که این بود:

چرا یک عده از ایسن ناراحت‌اند که من برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل شده‌ام؟ همین سخیداد هانتف تا حالا حد اقل به ده نام مستعار مطلب نوشته و ده ملت را عاشق نش و فکر خود کرده است. من پانزده سال پیش عاشق قلم «امیر سیاقشو» بودم. من تک تک واژگان نش او را می‌بوسیدم و فکر

می‌کردم او یک استثنا در تاریخ نثر فارسی است. بعد که معلوم شد سخیداد هانتف است گفتم من هم از او بهتر می‌نویسم. حالا که من بیشتر از نیم قرن به نام مستعار باب دیلن ترانه نوشته‌ام و آهنگ ساخته‌ام و سرانجام پس از این همه ترانه‌های خوب شاعرانه که حتی سخت‌گیرترین آوازخوان و آهنگساز جهان داود سرخوش ترانه‌های مرا خوانده است، برندهٔ جایزهٔ ادبی نوبل شده‌ام، یک عده بر سر طرفداران عزیز من، که در واقع طرفداران هنر و موسیقی و شعر ناب‌اند نه طرفدار من، کاسه و کوزه را می‌شکنند که شما فرق باب دیلن و شریف سعیدی را گرفته نمی‌توانید حال آن که آدم می‌تواند طبق قانون کشور سویدن دو نام ثبت شده داشته باشد که یکی اش خیلی مشهور و یکی اش گم نام باشد که بعدا خیلی مشهورتر بشود. وای بر شما که فرق باب دیلن و شریف سعیدی را گرفته نمی‌توانید و از حق داشتن دو نام دفاع نمی‌کنید در حالی که از حق داشتن دو همسر دفاع می‌کنید.

پای این پست من ششصد و دو نفر ابراز خرسندی کردند و جایزهٔ ادبی نوبل را به من تبریک گفتند. علاوه بر این جمع، جمع غفیری از دانایان و دوستان و حتی ژورنالیستان به من زنگ زدند و پیام خصوصی فرستادند و تقاضای مصاحبه کردند.

پس از پایان بحث جنجالی باب دیلن دریافتم که سخن آن منتقد باب دیلن درست بود که گفته بود این جایزه به پرورش سطحی‌نگری دامن می‌زند و امر مهم و دشوار ادبیات را به یک امر پیش پا افتاده و روزانه تقلیل می‌دهد.



## ترانه سرا: باب دیلن مترجم: محمد شریف سعیدی

پاسخ بر باد رفته است

چقدر راه را کوبیده باشد یک مرد  
تا بتوانی بگویی اش مرد؟  
چند دریا را پریده باشد کبوتر سپید  
پیش از آن که روی شن‌ها بخوابد؟  
آری چند بار باید یک گلوله توپ بپرد  
پیش از آن که برای ابد ممنوع شود؟  
پاسخ این پرسش‌ها  
دوست من!  
رفته است بر بادها  
پاسخ بر باد رفته است

آری چند سال یک کوه وجود دارد  
پیش از آن رفته شود در اقیانوس؟  
آری چند سال یک انسان وجود دارد  
تا اجازه یابد آزاد شود؟  
آری چند بار یک مرد سرش را بچرخاند  
تا وانمود کند که چیزی را نمی‌بیند؟

پاسخ این پرسش‌ها  
دوست من!  
رفته است بر بادها  
پاسخ بر باد رفته است

آره چند بار باید یک مرد بالا را نگاه کند  
پیش از آن که بتواند آسمان را ببیند؟

اره چند گوش باید داشته باشد یک مرد  
برای این که بتواند زجه مردم را بشنود؟  
آره چند مرگ باید بگذرد تا یک مرد بفهمد  
مردمان بی‌شماری مرده‌اند؟

پاسخ این پرسش‌ها  
دوست من!  
رفته است بر بادها  
پاسخ بر باد رفته است

# بیانیه سارتر در پاسخ به فرهنگستان سویدن

## ژان پل سارتر به همراه سیمون دو بووار

«سخت متأسفم که قضیه به صورت جنجالی درآمد است: جایزه‌ی داده‌اند و من آن را نمی‌پذیرم و این بدان سبب است که به موقع از آن چه که برایم تدارک دیده می‌شد، خبردار نشدم. هنگامی که در فیگاروی ادبی ۱۵ اکتوبر نوشته خبرنگار سویدی روزنامه را دیدم که نظر فرهنگستان سویدن متوجه من است، هر چند که قطعی نبود، فکر کردم می‌توانم با نوشتن نامه‌ای به فرهنگستان سویدن، که فردای آن روز فرستادم، اوضاع را روبه‌راه کنم که حرفش را نزنند. نمی‌دانستم که جایزه را بی‌آن که نظر آدم را بپرسند، می‌دهند و فکر کردم هنوز وقت باقی است که جلوی این کار را بگیرم. اما فهمیدم که فرهنگستان سویدن وقتی انتخابش را کرد، نمی‌تواند نظرش را تغییر دهد. دلایل من برای نپذیرفتن این جایزه، همچنان که در نامه‌ای مذكر شدم، نه به فرهنگستان سویدن مربوط می‌شود و نه به خود جایزه. در نامه‌ای دو نوع دلیل آوردم. دلایل شخصی و دلایل عینی.

دلایل شخصی: این نپذیرفتن من بی‌مقدمه نیست. من همیشه از امتیازهای رسمی روگردان بوده‌ام. پس از جنگ، در ۱۹۴۵ به من پیشنهاد (لژیون دونور) شد، اما با وجود دوستانی که در دولت داشتیم، آن را نپذیرفتم. هم چنین با وجود تلقین بعضی از دوستانم، از تدریس در «کولژدوفرانس» سر باز زدم.

این مربوط است به استنباط شخصی من از کار نویسنده. نویسنده‌ای که جهت سیاسی یا اجتماعی یا ادبی می‌گیرد، نباید جز با وسایل خاص خود، یعنی کلام مکتوب، عمل کند. نویسنده، هر نوع امتیازی را که بپذیرد، خواننده را مقید می‌کند؛ و این برای من قابل پذیرش نیست. یک‌سان نیست اگر پای نوشته‌ام ژان پل سارتر بگذارم یا ژان پل سارتر برنده جایزه نوبل.

نویسنده‌ای که امتیازی از این نوع را می‌پذیرد، خود و نیز مجمع یا مؤسسه‌ای را که به او این افتخار را می‌دهد، متعهد می‌کند. علاقه من به پارتیزان‌های ونزولایی تنها مرا متعهد می‌کند، اما اگر ژان پل سارتر برنده جایزه نوبل از مقاومت ملی ونزولا طرفداری کند؛ همراه خود جایزه نوبل و فرهنگستان سویدن را نیز کشانده است.

نویسنده هرگز نباید این اجازه را بدهد که به یک «مقام رسمی» تبدیلیش کنند. هر چند این کار، همچون مورد من، به صورتی آبرومند انجام پذیرد. بدیهی است که این روش شخص من است و هرگز شامل خرده‌گیری در مورد برندگان پیشین

جایزه نوبل نیست. من برای بسیاری از آن‌ها که افتخار آشنایی‌شان را داشته‌ام، ارزشی بسیار قایلیم و تحسین‌شان می‌کنم.

دلایل عینی: تنها مبارزه‌ای که در شرایط کنونی در جبهه فرهنگ امکان‌پذیر است، مبارزه‌ی ست به خاطر همزیستی مسالمت‌آمیز دو فرهنگ شرق و غرب. نمی‌گویم که باید یکدیگر را در آغوش کشید، چه نیک می‌دانم که روبه‌رو شدن این دو فرهنگ لزوماً باید صورت سستیز به خود بگیرد؛ اما این سستیز باید بین انسان‌ها و فرهنگ‌ها و بدون دخالت «مقامات رسمی» جریان یابد.

من با تمام وجود تضاد بین این دو فرهنگ را حس می‌کنم و خود از این تضادها ساخته شده‌ام. تعلق من بی‌تردید متوجه به سوسیالیسم است و آن چه که شرق نامیده می‌شود، اما من در یک خانواده بورژوا و فرهنگی بورژوازی به دنیا آمده‌ام و تربیت شده‌ام و این به من اجازه می‌دهد که باتمام کسانی که بخواهند به هر دو فرهنگ تقرب حاصل کنند، همکاری کنم؛ با این وجود امیدوارم که «فرهنگ برتر» یعنی سوسیالیسم پیروز شود.

به همین دلیل است که نمی‌توانم هیچ امتیازی را از مراجع عالی فرهنگ، نه از شرق و نه از غرب، بپذیرم؛ حتی اگر وجودشان را نیک دریابم. هر چند تمام علاقم در جهت سوسیالیسم است، اما اگر بنا بود جایزه نوبل را هم به من بدهند که مورد حاضر آن نیست، از نپذیرفتنش سر باز می‌زدم.

می‌دانم که جایزه نوبل به خودی خود جایزه بلوک غرب نیست، اما چنین چیزی از آن می‌سازند و یحتمل حوادثی پیش آید که در اختیار اعضای فرهنگستان سویدن نیست. هم ازین روست که در شرایط کنونی جایزه نوبل به طور عینی امتیاز ویژه نویسندگان غرب و یا یاغیان شرق، تلقی می‌شود.

مثلاً این جایزه به پابلونرودا، که از بزرگترین شاعران امریکای جنوبی‌ست، داده نشد. از لویی آراگون، که به راستی که به باسترناک پیش از شولوخوف جایزه داده شد و تنها اثر ادبیات شوروی که این جایزه را ربود، کتابی بود که در خارج انتشار یافت و در زادگاه خود کتاب ممنوع بود، در حالی که می‌توانستند با حالتی مشابه، تعادل را در جهت دیگر برقرار سازند.

در گیرودار جنگ الجزایر که «اعلامیه ۱۲۱ تن» را امضا کرده بودیم، جایزه نوبل را با حق شناسی می‌پذیرفتم. زیرا در آن زمان این افتخار تنها از آن من نبود، بلکه آن آزادی، که به خاطرش مبارزه می‌کردیم، نیز سهمی می‌برد. ولی چنین پیش نیامد

و اینک پس از پایان آن مبارزه است که این جایزه را به من می‌دهند.

در دلایل فرهنگستان سویدن از «آزادی» سخن به میان آمد و این کلمه‌ی ست که می‌تواند به انحاء مختلف تفسیر شود. در غرب مفهوم آزادی کلی است، در حالی که برای من آزادی مفهوم صریحی دارد. این که انسان بیش از یک جفت کفش داشته باشد و چندان بخورد که گرسنه نماند. به گمان من نپذیرفتن این جایزه کمتر از نپذیرفتنش خطرناک است: اگر جایزه را می‌پذیرفتم، خود را در معرض چیزی قرار می‌دادم که من آن را «پس گرفتن عینی» اصطلاح می‌کنم. در مقاله فیگاروی ادبی خواندم که فرهنگستان سویدن در مورد «گذشته سیاسی مغشوش» من سخت‌گیری نخواهد کرد. می‌دانم که این مقاله عقیده فرهنگستان سویدن نیست، اما به وضوح نشان می‌دهد که نپذیرفتن این جایزه از طرف من در محافل دست راستی چه گونه تعبیر می‌شود. من این گذشته مغشوش را همچون پیش بارزش تلقی می‌کنم، با آن که حاضرم برخی از اشتباهات گذشته را که در میان رفقای من پدید آمد، بپذیرم.

قصد من از این سخن آن نیست که بگویم این جایزه، جایزه‌ی است بورژوازی؛ اما در برخی محافل که من خوب می‌شناسم، به طور غیرقابل اجتناب چنین تعبیر خواهد شد.

سرانجام به مسأله پول می‌رسیم: هنگامی که فرهنگستان سویدن افتخارش را با مبلغی گزاف همراه می‌کند، بار سنگینی بر دوش برنده جایزه می‌گذارد. و این مسأله مرا بسیار مضطرب کرده است. برنده. آدم می‌تواند جایزه را بپذیرد و با پولش به سازمان‌ها و جنبش‌هایی که در نظرش گرامی است، کمک کند. من خود در فکر کمیته رفع تبعیض نژادی، لندن بودم.

و یا می‌توان به سبب اصول کلی، جایزه را نپذیرفت و در این صورت جنبش مزبور را از آن پشتیبانی، که احتمالاً محتاجش بود، محروم کرد. زیرا نمی‌توان از کسی انتظار داشت که به خاطر ۲۵۰۰۰۰ کرون از اصولی که نه تنها از آن بلکه متعلق به تمام رفقایش است، سرپیچی کند. این است که اهدای جایزه و نپذیرفتن ناگزیر من، آن را برای من ملال‌آور ساخته است.

می‌خواهم که این بیانیه را با پیام محبت‌آمیز به مردم سویدن، پایان دهم.

گرفته شده از: مد و مه.



## مردی از جنس لطیف پدر

گفت عامه پسند است؛ البته اگر قایل به این باشیم که واقعا رمان است. اما حسنی که رمان‌های زرد دارند این است که روایت‌ها با ساخت روان و ساده شکل پیدا می‌کند و خواننده‌ی عام را بیشتر به مطالعه ترغیب می‌کند. امروزه کتاب خواندن و مطالعه نکردن یکی از بحران‌های اجتماعی ما هست، اگر ما به جای تفنگ و فحش و بدزبانی در فضای مجازی به کتابخوانی رو بیاوریم به زودی از این وضعیت عبور خواهیم کرد.

وی همچنین به محسنات اثر داستان خانم انتظار نیز اشاره کرد: اولین حسن این اثر این است که با قلم یک زن به نگارش درآمده است. از این جهت جای خوشحالی دارد که زنان نویسنده‌ی ما هنوز هم در گیر بحران سنت خانوادگی هستند و اگر در نوجوانی و جوانی به سمت نویسندگی روی بیاورند، اما در ادامه زندگی درگیر فکر سنتی شوهر و ماحول و حوش‌شان می‌شوند و از نویسندگی دست برمی‌دارند. خوبی دیگر این اثر خلق دنیای زنانه است. به هر حال هر کسی جهان خودش را بیشتر می‌شناسد. زن بهتر می‌تواند از دغدغه و مشکلات زنان این کشور بنویسد.

جلسه «مردی از جنس لطیف پدر» با رونمایی کتاب و عکس‌های جمعی فرهنگیان به پایان رسید.

اداره‌ی فصلنامه

رمان است که نویسنده می‌توانست با خوانش آثار قبل از خود به داستان و زبان آن غنماندی ببخشد. حسین حیدریگی، شاعر، داستان‌نویس، اشاره‌ای به سیر تاریخی نویسندگان زن در تاریخ ادبیات افغانستان و ایران کرد و کار خانم انتظار را قابل تقدیر دانست؛ با ذکر این که هر نویسنده به مشکلاتی روبه‌رو است و آنچه را که برای نخست تولید می‌کند نیز از این امر مبرا نبوده و نیست. ایشان اشاره کرد: در تاریخ ادبیات داستانی با دو نوع رویکرد ادبی روبه‌رو هستیم؛ یکی ادبیات زرد و دیگری ادبیات جدی و حرفه‌ای است. در رمان‌ها و ادبیات زرد، نویسنده بیشتر به مباحث عاشقانه و دمدستی و قضایای رمانتیک می‌پردازد. این نوع از ادبیات شخصیت‌ها و صحنه‌های مشابهی دارد و بیشتر از فرم و ساخت یکدیگر استفاده می‌کند. در این گونه‌ای از ادبیات همیشه پای عشق رمانتیک و همچنین پای خیانتی در میان است؛ چنان که «مردی از جنس لطیف پدر» از این خصوصیت برخوردار است. در این رمان نیز دختری عاشق پسری می‌شود و بعد به او خیانت می‌شود.

حیدریگی از تعداد نویسندگان رمان زرد نام برد و گفت: در ایران فهمیه رحیمی و یک تعداد دیگر، و در افغانستان، مهسا طایع، امان وارسته و... هستند. حتی «رفیق روسی‌ام» از فیاض و «روشنای خاکستر» اثر زهرا یگانه را نیز می‌توان

مردی از جنس لطیف پدر، اولین اثر داستانی زینب انتظار، ۱۳۹۵ / ۷ / ۱۵ در سالن اجتماعات دانشگاه ابن سینا رونمایی شد. سخنرانان این محفل جواد سلطانی، عبدالمجیب خلوتگر و حسین حیدریگی بودند و در مورد این اثر تازه به چاپ رسیده صحبت کردند و به نقد و بررسی پرداختند. عبدالمجیب خلوتگر، شاعر و روزنامه‌نگار، این اثر را یک جسارت خواند و به نویسنده تبریک گفت و اضافه کرد که این کار یک پرده‌برداری از روابط اجتماعی است، رمانی با درونمایه‌ی خوب که سوژه آن آموزش و پرورش، کار و دنیای زنانه است. اما رمان دارای کاستی‌هایی است. این نقص‌ها عبارتند از این که؛ گفتمان در داستان وجود ندارد، روایت‌ها یک‌دست نیست، نمایه‌های کنشی از هم گسیخته است، فعل‌ها تکرار شده و زبانش قابل فهم نیست، اگر این رمان بازنویسی می‌شد قطعاً زبان بهتری پیدا می‌کرد.

جواد سلطانی، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه این اثر را یک قدم نیک در بین زنان دانست و گفت: این را به فال نیک می‌نگریم که از سنت گفتاری بیرون و به نوشتن رو آوردیم. نوشتن از تجربه‌های فردی در بین زنان و تجربه‌های زیست شده پیش پا افتاده. اما مسائلی را که می‌توان به آن‌ها اشاره کرد، نابه‌سامانی روایت است که این اثر را ضعیف کرده. نکته‌ی دیگر، زبان ضعیف این